

شاکله‌سازی در فلسفه کانت

* احمدعلی اکبر مسگری

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

تجربه در جایگاه موضوع تفکر و حکم کردن، محتاج استفاده از مفاهیم منطقی و اطلاق آن‌ها درباره پدیدارهاست. قوه حکم مسؤل اطلاق این مفاهیم محض بر پدیدارها و به تعبیر دیگر اندراج جزئیات تحت مفاهیم است. اما مفاهیم محض و شهودات هیچ تجانس و مشابهتی با یکدیگر ندارند و برای فراهم آمدن امکان اطلاق این مفاهیم کلی بر شهودات جزئی، تصورات واسطه‌ای لازم است که کانت آن‌ها را شاکله می‌نامد. شاکله‌ها تعیینات استعلایی زمان‌اند. این مقاله به بررسی ماهیت و ضرورت شاکله‌ها در فرایند شناخت از نظر کانت می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: شاکله، مفهوم محض و کلی، زمان، شهود تجربی، استعلایی.

Schematism in Kant's Philosophy

Ahmad Ali Akbar Mesgari, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Philosophy
College of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

Abstract

Experience is indeed a matter of thinking and judging. Judging means using logical concepts in order to think about appearances. The subsumption of particular appearances under universal concepts is realized by the power of judgment. But concepts and intuitions are heterogeneous and in order that a successful subsumption takes place, there must be a certain homogeneity between the objects and the concepts. The schema as the transcendental determination of time is held to be the "third thing" which mediates between the objects and the concepts.

Keywords: Schema, heterogeneous, subsumption, universal concepts, particular intuitions, time, imagination, experience.

* دکترای فلسفه از دانشگاه تهران، استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مقدمه

مبحث مربوط به شاکله‌سازی، در کتاب نقد عقل محض، یکی از قسمت‌های متعلق به بخش تحلیل استعلایی یا به تعبیر دیگر منطق حقیقت است که خود آن، اولین بخش از منطق استعلایی است. منطق استعلایی نیز خود به تبع منطق عمومی و انقسامات آن با تقسیم قوای شناختی به قوه فاهمه، قوه حکم و بالاخره قوه عقل منطبق است (Kant 2000: A131).

در اولین بخش از تحلیل استعلایی یعنی بخش تحلیل مفاهیم، فعالیت‌های قوه فاهمه و نحوه کارکرد اساسی آن که همان عرضه مفاهیم محض یا مقولات برای ساختن احکام است، مورد بررسی قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که فاهمه در خود واجد ساختار یا مفاهیمی است که مطابق با آن مفاهیم؛ و فقط از طریق آن مفاهیم می‌تواند به تفکر و صدور حکم درباره جهان واقع بپردازد.

در بخش دوم از منطق حقیقت که همان تحلیل اصول است، نحوه استفاده از این مفاهیم محض فاهمه و چگونگی تشکیل احکام مذکور و به تعبیر کانت اندراج جزئیات شهود در ذیل این مفاهیم (Kant 2000: A133 – B17) مورد بررسی قرار می‌گیرد. این فعالیت اخیر را کانت به قوه‌ای به نام قوه حکم (The power of judgment) نسبت می‌دهد که کار آن همان‌طور که اشاره شد، مندرج ساختن اشیاء (حاصل از شهود) در لوای قواعد (یعنی همان مفاهیم فاهمه) است.

این کار اندراج (subsuming) اشیاء در زیر قواعد فاهمه، خود توسط بعضی دیگر از تصورات ممکن می‌شود که او آن‌ها را شاکله (schema) می‌نامد و بررسی ماهیت شاکله‌ها یا به تعبیر کانتی‌تر، بررسی آن شرایط عمومی که تحت آن شرایط قوه حکم، مفاهیم فاهمه را در کار آورده و در قالب احکام عینی محقق می‌سازد، کار مبحث «شاکله‌سازی» (schematism) است که در طی آن همه شرایط حسی‌ای که تحت آن‌ها این قواعد ماتقدم فاهمه می‌توانند اطلاق گردند، معلوم می‌گردد.

مبحث «شاکله‌سازی»، خود نخستین جزء از بخش تحلیل اصول (The Analytic of Principles) است و جزء دیگر این بخش، همان بررسی «احکام ویژه‌ای» است که قوه حکم بر پایه آن مفاهیم به آن‌ها دست می‌یابد. کانت، احکام تألیفی‌ای را که از مفاهیم محض فاهمه تحت شرایط شاکله‌ها، نشأت کرده دست‌گاز اصول فاهمه محض (system of all principles of pure understanding) می‌نامد (Kant 2000: A148 - B188).

پیش‌فرض‌ها و ضرورت بحث از شاکله‌ها

شاکله‌ها محصول قوه خیال‌اند (Kant 2000: A140 - B179) و نقش واسطه را میان فاهمه و حس ایفا می‌کنند و این عبارت کانت در توصیف آن‌ها بسیار مشهور است که «شاکله‌ها بیان شرایط و مقتضیاتی‌اند که تحت آن شرایط، مفاهیم محض فاهمه می‌توانند کاربرد انضمامی و عینی پیدا کنند» (Kant 2000: A134 - B173 - 5). اما واقع امر این است که این بیان آن‌قدر کلی و بقیه مبحث شاکله‌سازی آن‌چنان توأم با ابهام است که هر نوع توضیح بیشتر در این خصوص مسأله را دشوارتر و خوانندگان کتاب نقد اول را دچار اختلاف تفسیر و گرفتار داوری‌های متعارض نموده است. این دشواری نه فقط مربوط است به فهم روشن جزئیات مبحث شاکله‌سازی، بلکه گاهی اساساً اصل ضرورت این مبحث و چگونگی جایگاه و اهمیت آن در کل ساختار کتاب نقد اول، مورد برخی تردیدها و بلکه انکارها قرار گرفته است.

شروع مبحث تحلیل اصول در کتاب نقد اول با این فرض توأم است که در قسمت اول از بخش تحلیل استعلایی، یعنی قسمت «تحلیل مفاهیم»؛ چگونگی امکان حکم تألیفی پیشین که معادل تجربه عینی است، نشان داده شده است و نیز گفته شده است که اطلاق مفاهیم پیشین فاهمه، کثرات شهود را وحدت بخشیده؛ در پرتو وحدت آگاهی محض، این تألیف پیشین کثرات شهود، عینیت می‌یابد و به این ترتیب، ما واجد تجربه عینی متمایز از تجربه ادراکی ذهنی می‌گردیم. لذا کلیت و ضرورت احکام شناسایی ما از این طریق توجیه گشته و ما می‌توانیم در هر قلمروی از موضوعات که چنین فعالیت ذهنی در آن ممکن باشد، صاحب علم و شناخت گردیم. یعنی چنان‌چه کسی فرضیات فوق را پذیرفته باشد و نقد عقل محض را از ابتدا تا به آخر مبحث تحلیل مفاهیم موفق دانسته باشد، آن‌گاه ممکن است این‌گونه بیاندیشد که در بخش منطق حقیقت دیگر نیاز به هیچ بحث دیگری نیست و هرگونه بحثی بیش از این زاید و غیرضروری است.

تحلیل استعلایی تا به انتهای قسمت «تحلیل مفاهیم»، موفق به توجیه امکان شناخت‌های کلی و ضروری ما و نیز پاسخ به پرسش از چگونگی امکان احکام تألیفی پیشین شده است و احتمالاً نوبت آن است که به سراغ «جدل استعلایی» رفته، خبر از چگونگی گرفتار آمدن ذهن در توهمات مختلف، در عرصه مابعدالطبیعه داده شود. در این صورت باید گفت که مبحث شاکله‌سازی و به تبع آن مبحث اصول نیز کاملاً زاید و غیرضروری تلقی می‌گردند.

این تلقی را برخی از مفسرین کانت همچون کمپ اسمیت عرضه کرده؛ و در نتیجه تلاش کانت برای تفکیک قوه حکم از قوه فاهمه را که پایه بحث شاکله‌سازی است، تصنعی و تکلف‌آمیز معرفی می‌نمایند. به زعم او: «تمایز میان قوه فاهمه و قوه حکم که در این مبحث برای اولین بار عرضه شده است، تمایزی تصنعی و بسیار دلبخواهی است و در طی آن از معنای قبلی فاهمه که به‌طور کلی عبارت بود از قوه حکم کننده؛ و همه اعمال فهم نیز قابل تحویل به حکم کردن بود و لذا فاهمه قوه شناخت با واسطه اشیاء به حساب می‌آمد، عقب‌نشینی شده؛ اکنون صرفاً به منزله قوه «دارای مفاهیم» معرفی می‌شود تا از این طریق دو قوه فاهمه و حکم، بتوانند کاملاً جدا از یکدیگر در نظر گرفته و از نو تعریف شوند که به این ترتیب، فاهمه فقط به منزله «قوه قواعد» (The faculty of rules) و قوه حکم به عنوان «قوه اندراج در ذیل قواعد» (The faculty of subsuming under rules) مسؤل ساختن شاکله‌ها معرفی می‌شود (Smith 1996: 332 - 3).

به نظر اسمیت، این تجدیدنظر در تعریف قوه فاهمه، زمینه‌سازی لازم است برای طرح مسأله تصنعی نیاز به واسطه یا امر ثالث (شاکله) برای برقراری پیوند میان مفهوم و شهود. در حالی که به نظر وی این کار بی‌وجه و حتی عقیم است؛ زیرا اگر مقولات و شهودات حسی واقعاً نامتجانس با یکدیگرند، در آن صورت هیچ‌گونه اندراجی ممکن نیست و اگر واقعاً مقوله و شهود به کلی نامتجانس نبوده، بالاخره قابل ارتباط با یکدیگرند، پس اصل نیاز به واسطه (برای برقراری این پیوند) منتفی است و شیوه گمراه کننده طرح این مسأله است که منتهی به این تفکیک شده و ضرورت وجود امر ثالث (شاکله) را پیش کشیده است (Smith 1996: 334).

علاوه بر این، تأکید بر ضرورت وجود واسطه برای وحدت و پیوند میان دو امر به خودی خود پیوندناپذیر (محسوسات شهودی و مفاهیم محض) آن‌ها را چنان از یکدیگر دور و جدا و بلکه مباین می‌گرداند که دیگر نمی‌توان آن‌ها را اجزاء متقابلاً وابسته شناخت دانست که تنها از رهگذر تأملات استعلایی از یکدیگر تمییز داده می‌شوند و این منافات دارد با روح آن چه در تحلیل استعلایی و قبل از آن آورده شده است مبنی بر این که مفاهیم فاهمه، ماده شناخت را از طریق ترکیب کثرات شهود در یک وحدت معین صورت می‌دهند. زیرا چنین صورت بخشی تعیین آمیزی به ماده نامتعیین حسی، متضمن فرض نوعی امکان به هم پیوستگی و ترابط با یکدیگر است که بدون حاجت به عنصر واسطه سومی می‌تواند محقق شود؛ همان‌طور که

وحدت و فعلیت بخشی صورت به ماده بالقوه و نامتعیین محتاج به چنین واسطه‌ی سومی نبوده است. کما این که استفاده‌ی کانت از الفاظ «ماده و صورت» درباره‌ی شناخت، در فصول قبل کتاب نقد عقل محض، نیز بی‌وجه نیست.

این تردید در اصل مسأله و نفی اصالت آن در حالی است که برخی دیگر از مفسرین طراز اول کانت نیز هم صدا با خود کانت که مبحث شاکله‌ها در کتاب نقد عقل محض را پژوهشی مهم و لازم معرفی کرده بود (کانت 1367: 159) این فصل را برای فهمیدن فلسفه‌ی نقدی، امری ضروری دانسته (Paton 1997 VII: 21)، آن را برای پیشبرد و تکمیل مبحث تحلیل استعلایی، برخوردار از اهمیت ذاتی می‌دانند (Walsh 1997: 66).

داوری درباره‌ی ضرورت و اصالت مبحث شاکله‌ها

هرگونه داوری در خصوص تصنعی یا اصیل بودن مبحث شاکله‌ها، در گرو داوری ما در خصوص پیش‌فرض‌ها و همه آن چیزی است که در نقد اول از آغاز تا به این مبحث آورده شده است. سراسر بخش تحلیل مفاهیم اختصاص به معرفی مفهوم مقولات و اثبات وجود آن‌ها یافته است؛ به نحوی که سهم آن‌ها در تفکر انسان و ضرورت دخالت چنین مفاهیمی در هرگونه شناخت عینی، غیرقابل انکار به نظر برسد. ادعای وجود فیزیک محض و همچنین جاری بودن مفاهیمی چون جوهر یا علت در آن نیز به عنوان برهان این امر معرفی شده است. اما مقولات یا مفاهیم محض فاهمه، مفاهیمی غیرتجربی‌اند که از طبیعت خود فاهمه، هرچند در حین تأمل در محتوای تجربه، سرچشمه می‌گیرند و قبول این مفاهیم نشانگر گونه‌ای همدلی کانت با دکارت و دکارتیان در قبول ایده‌های فطری به منزله مفاهیم غیرتجربی است که در عین توجه به انتقادات وارد تجربه‌گرایان در این زمینه، وجود آن‌ها را نمی‌توانست نادیده بگیرد. گرچه از نظر او فطری بودن مفاهیم به معنای دکارتی کلمه نیز نمی‌توانست تبیین قابل قبولی برای وجود چنین مفاهیمی باشد.

به‌زعم کانت و با توجه به تلقی خاص او از عقل به منزله یک قوه استدلالی (discursive) در مقابل قوه شهودی (intuitive)، و نفی این خاصیت اخیر برای عقل (Kant: 2000: B307)؛ دیگر هرگونه مفهوم غیرتجربی نمی‌توانست از طریق شهود به اصطلاح عقلی حاصل شده باشد. در نتیجه، تنها مبنای باقیمانده برای توجیه وجود این مفاهیم، همانا فعالیت‌ها و کارکرد ذاتی عقل به عنوان قوه استدلالی است که در قالب فعالیت‌های صوری و مستقل از ماهیت

موضوعات و مواد مورد شناخت صورت می‌گیرد (Kant 2000: A131 - B170) فعالیت‌های که به دلیل صرفاً صوری بودن، فقط مورد توجه علم منطق واقع شده و هرگز وابسته به ماده و محتوای خاصی نیست؛ بلکه در جنبه‌های صوری شناخت ما از واقع نمودار شده و در فرایند معرفت تنها نقش ساختاری (و نه نقش محتوا دهی و مادی) ایفا می‌کنند.

پس مفاهیم غیر تجربی، به اصطلاح مفاهیم مادی نبوده، متعلق و محتوای عقل را تشکیل نمی‌دهند که موجب ثبوت امکان شهود برای عقل شوند و فایده و کاربرد آن‌ها نه فایده و کاربردی است که مفاهیم تجربی در ارتباط با ماده و محتوای تجربه دارند؛ بلکه کارکرد آن‌ها صرفاً صوری است و لذا منشأ آن‌ها چیزی جز تصورات منطقی محض نیست و سرچشمه آن‌ها منطق محض و اعمال منطقی ذهن است، با این فرض که منطق چیزی است مستقل از محتوا و به تغییر محتوا، تغییر نمی‌پذیرد و به هیچ وجه تجربی نیست (Kant 2000: A54 - B78).

حال باتوجه به موافقت کانت با تجربه‌گرایان در نفی قوه شهودی از عقل آدمی؛ و انحصار فعالیت‌های آن ذاتاً در جنبه‌های صوری شناخت و تحقق یافتن اعمال ذاتی عقل در قالب مقولات و مفاهیم محض؛ این نکته قابل توجه می‌گردد که همین ویژگی محض و خلوص و بری بودن آن‌ها از هرگونه ماده و محتوای واقعی می‌تواند سبب بی‌خاصیتی و ناکارآمدی آن‌ها در نسبت با جهان باشد و وظیفه فلسفه نقدی در اثبات چگونگی کارآمدی و قابل استفاده بودن آن‌ها در شناخت امور واقع از همین جا نشأت می‌گیرد.

مقولات به عنوان جزء پیشین اندیشه و تفکر، چنان محض و غیرمرتبط با واقعیت‌اند که ممکن است ادعا شود به وسیله آن‌ها نمی‌توان چیزی درباره واقعیت گفت؛ و به تعبیر دیگر این مفاهیم کلی به علت صرفاً منطقی بودن، از آن‌چنان شمول و اطلاقی برخوردارند که نمی‌توان آن‌ها را برای مشخص ساختن ویژگی‌های امور جزئی به کار برد. دلالت آن‌ها بر اشیاء نه از حیث «شیء خاص» بودن بلکه از حیث «شیء ای بودن» به‌طور کلی است. (Kant 2000: A147 - B186) و در نتیجه بر همه اشیاء به یکسان و بی‌هیچ تفاوتی قابل اطلاق‌اند و این یعنی این‌که آن‌ها فاقد هرگونه دلالت مشخص و معنی‌دار هستند و چه بسا کاربرد آن‌ها در احکام و قضایا به چیزی بیشتر از بازی با الفاظ نینجامیده، فاقد هرگونه معنا و دلالت واقعی بماند.

به این ترتیب، یک مشکل مهم بر سر راه کانت همچون هر فیلسوف دیگری که نخواهد تجربه‌گرایی یا عقل‌گرایی جزمی را بپذیرد، این است که پس از قبول این‌که ما دارای

مفاهیمی مانند جوهر و علت هستیم، باید توضیح دهد که چگونه این مفاهیم می‌توانند کاربرد واقعی (real - use) یا تجربی (empirical - use) بیابند. دارا بودن مفاهیم، معادل قابلیت و صلاحیت اطلاق مفاهیم نیست و این قابلیت و صلاحیت چیزی است که باید تبیین و اثبات شود. این مفاهیم، برخلاف مفاهیم تجربی به نحو بی‌واسطه قابل اطلاق نبوده، نمی‌توان مثلاً معنای جوهر یا علت را به همان نحو که می‌توان مثلاً معنای شیرینی و گرمی را نشان داد، به نمایش گذاشت. این مفاهیم به رده‌ی منطقی بالاتری از مفاهیم عادی تعلق داشته صحت و سقم کاربرد آن‌ها و نیز سعه و ضیق اطلاق آن‌ها لزوماً منطبق بر اوصاف مفاهیم عادی و تجربی نیست. در نتیجه منطبق کاربرد آن‌ها نیز از منطبق مفاهیم عادی متفاوت است. پس باید گفت اگر بناست مقولات، کاربرد و استفاده صحیح و موجهی داشته باشند باید بتوان نشان داد که آن‌ها چگونه می‌توانند موجب نوعی تمایز و تفاوت در موضوعات مورد اطلاق خود در تجربه شوند و با این تأثیر تجربی، ارزش و فایده‌ی استعمال تجربی پیدا کنند و در نهایت به کار توصیف و اخبار از واقع بیایند.

اهمیت مبحث شاکله‌سازی هم در همین است که در مقام رفع این مشکل و اثبات ارزش و فایده‌ی استعمال مفاهیم محض در تجربه است. در بستر معارضه با شکاکیت، این مبحث در واقع تجلی‌گاه گریز کانت از عقل‌گرایی صرف و تجربه‌گرایی صرف است که یکی اساساً صورت مسأله را نفی کرده و از ابتدا مفاهیم عقلی محض را، از رهگذر قبول شهود عقلی، در عین پیشین دانستن آن‌ها؛ مرتبط و مربوط به جهان خارج می‌داند و خود را بی‌نیاز از توجیه اصل و چگونگی امکان این ارتباط می‌یابد؛ و دیگری جزماً هرگونه امکان ارتباط را نفی نموده، از رهگذر تسلیم به شکاکیت، تلویحاً غیرقابل حل بودن مسأله را مدعی می‌شود.

آشکارا می‌توان دید که این مسأله یک مسأله اصیل و باسابقه در سنت فلسفی پیش از کانت بوده و حتی خود کانت هم در دوران پیش از نقدی در رساله‌ی استادی به آن اشتغال داشته است؛ گرچه شکل طرح و اصطلاحات به کار رفته برای آن مبحث در کتاب نقد اول کاملاً بدیع و بی‌سابقه به نظر می‌آید.

می‌توان به یاد آورد که موضوع و مسأله‌ی مورد بحث در رساله‌ی استادی، همانا مسأله معنا و مدلول ایده‌های پیشین؛ و بیان چگونگی نسبت و تفاوت ماهوی آن‌ها با مفاهیم پسین بود که در قالب مسأله‌ی مفاهیم عقلی محض نمودار می‌گشت. در آن رساله کانت به بررسی درباره‌ی صورت و اصل‌های جهان محسوس از طرفی و جهان معقول از طرف دیگر پرداخته و قلمرو

آن‌ها را از یکدیگر تفکیک و بیان کرده است: «فلسفه که در برگیرنده اصول آغازین کاربرد فاهمه محض است، مابعدالطبیعه نامیده می‌شود. اما پیش درآمد آن، علمی است که تمایز میان شناخت حسی و شناختی را که از فاهمه مشتق می‌شود، تعلیم می‌دهد؛ و آنچه من در رساله حاضر عرضه می‌دارم یک نمونه از همین علم تمهیدی و پیش درآمد [بر مابعدالطبیعه] است. از آن‌جا که در مابعدالطبیعه، اصول تجربی یافت نمی‌شود، مفاهیم آن را نباید در حواس بلکه باید در خود طبیعت فاهمه محض، البته نه به منزله ایده‌های فطری بلکه به منزله مفاهیم منتزع از قوانین ذاتی و درونی ذهن (از طریق توجه به فعالیت‌های آن در هنگام تجربه) و در نتیجه [نوعی] به عنوان مفاهیم مکتسب، جستجو کرد. مفاهیمی چون امکان، وجود، ضرورت، جوهر، علت و غیره به همراه مفهوم متضاد یا متضایف آن‌ها به این دسته تعلق دارند. چنین مفاهیمی هرگز به عنوان یک جزء داخل در هیچ یک از تصورات حسی نیستند و لذا به هیچ طریقی اساساً قابل انتزاع از چنین تصوراتی نیز نمی‌باشند» (Kant 1992: 387 - 8).

به این ترتیب، می‌توان گفت مبحث شاکله‌سازی و مسأله اساسی مطروحه در آن، که این مبحث حداکثر شش الی هفت صفحه‌ای در نقد اول در پی پاسخ به آن است، نه فقط تصنعی و ساخته و پرداخته ذهن کانت نیست بلکه حتی به عنوان یک مسأله اصیل اختصاص به فلسفه نقدی او و یا حتی فلسفه و طرز فکر فلسفی او در دوران ما قبل نقدی هم نداشته؛ در سنت فلسفی مغرب زمین سابقه و اهمیت اساسی در هر نظریه شناخت به‌طور کلی دارد؛ و بی‌سابقه بودن ظاهری آن در فلسفه نقدی به سبب پاسخ بدیعی است که کانت برای آن یافته است و به جای توسل به مفاهیمی چون شباهت و عدم شباهت در توجیه و تبیین مفاهیم معقول کلی، یا جستجوی خام انطباعاتی که ایده‌ها از آن‌ها سرچشمه گرفته و همان را مصحح حمل و اطلاق ایده‌ها معرفی کردن (آن‌چنان که در میان اسلاف تجربه‌گرای کانت، از لاک تا هیوم مطرح بوده) و بدینسان عرضه راه حلی ایستا و مبتنی بر انفعالی دانستن ذهن در فرایند حصول معرفت؛ وی اقدام به بنای یک راه حل پویا و مؤسس بر نظریه فعال بودن ذهن در جریان شناخت نموده است و با دست یازیدن به مفهوم شاکله به منزله یک رویه (procedure) یا روش فعالیت قوه خیال برای ساختن و فراهم آوردن صورت خیالی برای مفاهیم (Kant 2000: A140 - B180)؛ آن‌ها را در قالب قواعد استعلایی (Kant 2000: A145 - B184) فعالیت ذهن در مقام قوه حکم (judgment) یعنی اندراج (subsumption) جزئیات (پدیدارها) تحت مفاهیم کلی (مقولات) معرفی نموده است (Kant 2000: A130 - B178).

ماهیت شاکله‌ها

تعبیر صریح و معروف کانت از مسأله این‌گونه است: مفاهیم محض فاهمه و شهودات تجربی کاملاً نامتجانس‌اند (Heterogeneous) (Kant 2000: A137 - B176) و در نتیجه لازم است تا «امر ثالثی» (Third thing) در کار باشد که از جنبه‌های متفاوت با هر دو این‌ها تجانس و همگنی (Homogeneous) داشته باشد و بتواند نقش واسطه (Mediating) در پیوند میان شهودات جزئی و مفاهیم کلی را به انجام رسانده، از پیوند میان محسوس و معقول، زاده شدن معرفت در قالب احکام و شناخت‌های تألیفی پیشین ممکن گردد. این امر ثالث، که شاکله استعلایی (transcendental schema) نام دارد، به منزله تصور واسطه (mediating representation) هم جنبه عقلی دارد و هم جنبه حسی (Kant 2000: A138 - B177).

اهمیت این تصورات واسطه و فعالیتی که ذهن در طی آن‌ها انجام می‌دهد، در واقع با دقت در تمایز ماهوی و کارکردی مفاهیم فاهمه از مفاهیم تجربی است که آشکار می‌گردد. قبول این تمایز نشانگر توانایی و لزوم به کارگیری چنین عنصر ثالثی برای تحقق امکان به کارگیری «فاهمه محض» است و کانت می‌خواهد با کشف و توصیف این تصورات با اهمیت به عنوان شروط استعلایی، خاتمه بخش نزاعی باشد که در شعار معروف تجربه‌گرایی مبنی بر این که «هیچ چیزی در عقل نیست که قبلاً در حس نبوده باشد» و متقابلاً شعار معروف لایب نیس مبنی بر این که «به درستی هیچ چیز در عقل نیست که قبلاً در حس نبوده باشد، الا خود عقل»؛ تجسم یافته بود.

شاکله‌ها به عنوان امر ثالث، تعیینات استعلایی زمان‌اند (Kant 2000: A139 - B178) و ارتباط با زمان است که موجب محدود شدن حوزه و میدان کاربرد مفاهیم فاهمه می‌گردد (Kant 2000: A140 - B179) و آن‌ها را که به‌زعم کانت فقط دارای معنای منطقی (logical significance)، (Kant 2000: A147 - B186) بودند، معنا و دلالت حسی (sensible significance) بخشیده، و در مقابل کلیت و عمومیتی که داشتند، مشخص و معین می‌گرداند. به تعبیر او ارتباط یافتن با زمان، مقولات را «واقعی» می‌گرداند (Kant 2000: A147 - B187) و به آن‌ها قدرت دلالت بر وجوه تجربی و ویژگی‌های انضمامی اعیان را اعطا می‌کند؛ قدرتی که بدون آن، مقولات به‌کار معین ساختن هیچ شیء و عینی نمی‌آمدند و تنها تحت این شرط زمان است که علی‌رغم منشأ غیرتجربی‌شان و در نتیجه دوری‌شان از حس و هر امر

محسوس، هنوز می‌توانند قسمی دلالت تجربی و در نتیجه قابلیت کاربرد حقیقی را داشته باشند.^۱

ارتباط یافتن با زمان، تیغ دو دمی است که در عین حالی که در مقابل شکاکیت، هرگونه موانع امکان اطلاق مفاهیم و مقولات بر واقعیت را بر می‌چیند و از میان بر می‌دارد؛ همزمان در مقابل جزم‌گرایی حکمای مابعدالطبیعی، ریشه هرگونه سوءاستفاده از این مفاهیم عقلی و اطلاق آن‌ها بر «هرگونه‌ای از واقعیت» را نیز خشک نموده، محدوده کاربرد آن‌ها را منحصر به داده‌های در زمان، یعنی پدیدارها می‌سازد.

تحلیل‌ها و استدلال‌های فیلسوفان مابعدالطبیعی مانند لایب‌نیتس و اسپینوزا یکسره پر از این مفاهیم عقلی محض و گزاره‌های تشکیل یافته از آن‌هاست که صرفاً به معنای حدافلی‌شان، یعنی همان معنای منطقی به کار رفته؛ و اگرچه قواعد و نحو منطقی کاربرد آن‌ها صحیح است و لذا از این طریق این گزاره‌ها و مفاهیم، قابل بسط و گسترش تا سرحد یک نظام مابعدالطبیعی محصول عقل محض هستند، اما این کاربرد صحیح و ظاهرالصلاح آن‌ها برای به رسمیت شناخته شدن شان به عنوان یک علم واقعی، کافی نیست و همواره این

۱- اکنون می‌توان به خوبی موضع و موقف کانت را در نسبت با هیوم سنجید و توصیف کرد. پرسش دقیق و سرنوشت‌ساز کانت مبنی بر این که آیا یک مفهوم می‌تواند شاکله‌سازی شود یا نه؟ منطقاً به دنبال جرقه‌ای است که هیوم با سؤال خود از منشأ ایده‌ها که در انطباعات باید جستجو شود، آن را ایجاد کرده است؛ و اگرچه هیوم خود هیچ نوری بر دانش مابعدالطبیعه نیفکند اما این جرقه در فتیله مناسب فلسفه نقدی در گرفته و شعله‌اش به دقت نگهداری شده و گسترش نیز یافته است آن‌چنان که توانسته فروغ افروز نیز باشد (کانت 1367: 6 - 85). در دیدگاه انتقادی و استعلایی، پس از طرح همه جانبه سؤال هیوم، راه کانت از ادامه نادرست و شتابزده راه هیوم (همان) جدا شده و او برخلاف هیوم حاضر نیست که یک مفهوم یا ایده‌ای را صرفاً به این دلیل که ایده بدون انطباق است و در نتیجه بر هیچ ویژگی و صفت تجربی از اعیان اشاره ندارد و به اصطلاح نمی‌توان فردی برای آن در تجربه یافت، به عنوان یک ایده مهمل و فاقد کارایی طرد نموده و به آتش بسپارد. کانت علی‌رغم موافقت کلی‌اش با تجربه‌گرایان مبنی بر این که هرگاه یک مفهوم (پیشین) یا یک ایده نتواند هیچ‌گونه ربط و نسبت تجربی پیدا کند، آنگاه چیزی جز یک مفهوم به اصطلاح عقلی کاذب نیست که بیشتر شایسته نام توهم یا پندار (illusion) است تا تصویری عقلی و مفهومی معتبر و عینی (Kant 2000: A311 - B368) در عین حال کارایی و معناداری مفاهیم غیرتجربی و نقش آن‌ها را در فرایند شناخت آدمی، بسیار جدی‌تر و عمیق‌تر از تجربه‌گرایی سطحی تلقی می‌کرد و موافق با افلاطون بر آن بود که قوه شناخت ما نیازی فراتر از این را احساس می‌کند که «صرفاً در محدوده پدیدار باقی بماند» و هر چیزی فراتر از آن را خیال‌بافی تلقی نکند (Kant 2000: A314 - B371).

او برای مفاهیم و ایده‌های پیشین منطقاً متمایز از نوع مفاهیم و ایده‌های تجربی هم نوعی ربط و نسبت قابل دفاع با واقعیت را (البته در محدوده تجربه) جستجو می‌کند تا بدون خطر غلتیدن در رویاپردازی‌های مابعدالطبیعی از اعتبار کاربرد آن‌ها و صدق‌شان بر عالم مورد شناخت در تجربه پرده بردارد. این مفاهیم ماتقدم همچون علیت، جوهر و... گرچه فرد تجربی ندارند (به خلاف مفاهیم تجربی) اما مصداق تجربی دارند (البته بازهم به خلاف ایده‌های عقل محض) و در توصیفات و گزارش علمی ما از اعیان، صادق می‌افتند.

امکان وجود دارد که این عبارات و گزاره‌های مابعدالطبیعی (که مشتمل بر کثیری از مفاهیم عقلی‌اند) در حالی که از لحاظ منطقی قابل اندیشه و دارای معنا (همان معنای حداقلی منطقی) هستند اما از لحاظ دلالت و معنای واقعی، شناختی نبوده و فاقد معنا مانده و موفق نشوند چیزی دربارهٔ واقعیت به ما بگویند و نقص آن‌ها این باشد که در این عرصه (مابعدالطبیعه) اساساً بر هیچ دادهٔ در زمان اطلاق نمی‌شوند و دعوی فرا روی (transcendence) از محدودهٔ پدیدارهای زمانی و دستیابی به نفس‌الامر یا ذوات معقول فراتر از زمان و مکان را دارند.

به تعبیر متناسب با این مبحث، در چنین مواردی این مفاهیم و مقولات به نحو غیرمتشاکل به کار می‌روند و هرگز در تجربه قابل نمایش نیستند. پس با فلسفهٔ استعلایی است که «... می‌توان معنی حقیقی مفاهیم محض فاهمه و شرایط استفاده از آن‌ها را به دقت معین ساخت. زیرا... معلوم شد که این مفاهیم به خودی خود جز «افعال منطقی» هیچ نیست و لذا مقوم کمترین مفهومی از یک شیء فی‌نفسه نیست، بلکه خود محتاج آن است که قائم به شهود حسی باشد... که ضمناً استفاده از آن‌ها را منحصرأً به تجربه محدود می‌سازد» (کانت 1367: 169). و هدف مبحث شاکله‌سازی هم نشان دادن این نکته است که این قائم به شهود حسی بودن مقولات، چگونه ممکن و محقق می‌گردد و در نتیجه امکان ارتباطی قابل دفاع و مطلوب با تجربه را برای آن‌ها فراهم می‌سازد؛ گرچه به نحو غیرمستقیم این نتیجه را هم می‌توان از آن اخذ کرد که ایده‌های عقل محض و نیز تمديد کاربرد مفاهیم و مقولات فاهمه در ماوراء این شهودات، فاقد چنین وصفی‌اند.

شاکله به عنوان مفهوم‌سازی یا ترکیب در شهود محض

گفتن این که مقولات برای واقعی شدن بایستی با زمان مرتبط گردند، البته یک بیان بسیار عام و کلی است که نیاز به توضیح چگونگی این ارتباط دارد. در واقع جای این سؤال هست که آیا دقیقاً منظور کانت از توصیف شاکله‌ها به عنوان «تعینات استعلایی زمان» چیست؟ و این ربط با زمان و تعیین استعلایی زمان در هریک از موارد مقولات چگونه است؟

به گفتهٔ کانت «شاکله صرفاً ترکیب محضی است که مطابق یک قاعدهٔ وحدتی که مقولات بیانگر آن هستند، تعیین یافته است» (Kant 2000: A142 - B181) آنچه در این عبارت کانت قابل توجه و تأکید است یکی واژهٔ «ترکیب محض» است که ناگزیر دلالت بر

فعالیت و عملی دارد که ذهن و به تعبیر کانت همان قوه خیال آن را انجام می‌دهد و به سبب محض بودن آن، ناگزیر نه با هیچ امر محسوس بلکه با شهود محض ما یعنی زمان سروکار دارد و دیگری واژه «قاعده» است که مانع از این است که این ترکیب به عنوان یک صورت یا تصویر خیالی در نظر گرفته شود و بیشتر دلالت بر توانایی و قابلیت ما برای ساختن صورت خیالی دارد، تا یک صورت خیالی خاص. این معنا با عبارت خود کانت نیز تأیید می‌گردد که می‌گوید شاکله، تصور یک رویه و روش کلی قوه خیال است در ایجاد صورتی خیالی برای یک مفهوم (Kant 2000: A140 - B179) که در عین حال هرگز نباید معادل یک صورت خیالی خاص انگاشته شود. به خصوص شاکله مفاهیم محض و پیشین فاهمه که به تعبیر خود وی، هرگز قابل ارائه در قالب یک صورت خیالی نیستند (Kant 2000: A142 - B181) و شاکله‌ای به معنای یک صورت خیالی نخواهند داشت. بلکه شاکله مفاهیم محض فاهمه محصول استعلایی قوه خیال است که به تعیین حس درونی و منطبق با شرایط و وضعیت‌های [مختلف و متفاوت] حس درونی یعنی زمان... اشتغال دارد (همان).

پس شاکله استعلایی یک شهود محض است با کمترین تعین، که می‌تواند به عنوان «امر ثالث» یعنی امری غیر از خود شهود و غیر از مفهوم متناظر با آن، در نظر گرفته شود. با ملاحظه توصیف کانت از شاکله به عنوان تعین استعلایی زمان، باید گفت اگرچه زمان خود، شهود محض است اما تعین آن دیگر ضرورتاً یک شهود محض باقی نخواهد ماند. «تعین یک شهود» همانا نوعی مفهوم‌سازی از آن شهود است که از طریق اعمال ترکیب (synthesis) در آن شهود انجام می‌گیرد (Allison 1983: 182) و در نتیجه آن اندراج یک داده شهودی تحت یک مفهوم صورت می‌پذیرد. این اندراج، داده شهودی مرتبط با یک عین، عملاً موجب امکان ارتباط مفهوم با یک عین می‌گردد و این یعنی عینی شدن و از واقعیت عینی برخوردار شدن آن مفهوم.

حال اگر این «متعین‌سازی» شهود، «استعلایی» باشد آن‌گاه آن تعین حاصل، یک تعین کلی و ضروری است و در نتیجه مطابق با یک مفهوم پیشین حاصل شده است. لذا تعین «استعلایی زمان» یک ترکیب در شهود محض زمان است که به صورت یک مفهوم‌سازی از زمان، مطابق با یک مفهوم پیشین انجام می‌گیرد که توأمان هم زمان را به یک عین واقعی مفروض ارجاع می‌دهد و هم در نتیجه برای آن مفهوم ماتقدمی که این تعین از زمان و این مفهوم‌سازی از زمان آن را در برداشت (و مطابق آن انجام گرفته بود) نیز واقعیت عینی فراهم می‌آید.

عینی‌سازی و عینیت بخشی زمان (To objectify time) یعنی تصور یک نظم زمانی، به عنوان نظم کلی و ضروری از حوادث در جهان پدیداری که در تقابل با نظمی صرفاً ذهنی و اتفاقی، برای همه اذهان معتبر است و این تصور به تبع آن ترکیب در شهود محض، همان‌طور که گفته شد از طریق قوه خیال انجام می‌پذیرد و لذا شاکله‌ها به عنوان تعینات استعلایی زمان، باید محصول استعلایی قوه خیال باشند (Kant 2000: A142 - B181) که خصوصیات کلی و ضروری زمان عینی، یعنی نظم‌های زمانی عینی را بیان می‌دارند. به این ترتیب، هم تجانس این شاکله‌ها با پدیدارها که همگی در یک چنین نظمی مندرج‌اند تأیید می‌گردد و هم تجانس آن‌ها با مفاهیم محض فاهمه که فراهم آورنده آن قواعدی بودند که در انطباق با آن‌ها این نظم زمانی، متعین شده است. خود کانت هم با تعریف شاکله استعلایی تحت عنوان «تعین استعلایی زمان» هم تجانس آن را مراد می‌کند با مقوله‌ای که مقوم وحدت آن است، از آن حیث که آن کلی است و مبتنی است بر یک قاعده مانقده و همچنین تجانس آن را مراد می‌کند با پدیدارها، از آن حیث که زمان در هر تصور و تمثیل تجربی کثرت مندرج است (Kant 2000: A138 - 9; B177 - 8).

شاکله‌های برخی از مقولات

به عنوان مثال، شاکله مفهوم محض جوهر که هیچ شباهتی بین آن و داده‌های شهود در تجربه حسی وجود ندارد، عبارت است از: «دوام امر واقع در زمان» (Kant 2000: A143 - B183) «پایداری و دوام» همان مفهومی است که حاصل تألیف و ترکیب در شهود محض زمان است. و بر پایه مفهوم پیشین جوهر انجام گرفته و قاعده‌ای را فراهم آورده است که در عین ارجاع زمان به یک عین واقعی، مقوله جوهر را که مقوم وحدت و یگانگی‌اش است نیز با عین مرتبط ساخته و امکان اطلاق آن را فراهم می‌سازد.

می‌توان گفت بیان فوق در خصوص هریک از دیگر شاکله‌ها که به عنوان یک مفهوم می‌توانند بر تعدادی از اعیان و اشیاء ممکن (و البته محسوس و زمانمند) دلالت داشته باشند، نیز قابل تسری است. چه به تعبیر کانت شاکله به نحو اخص «چیزی جز پدیدار یا مفهوم حسی از یک عین در انطباق و هماهنگی با مقوله» نیست (Kant 2000: A146 - B186) هر مقوله محضی واجد شاکله خاص خود است و فرض بر این است که شاکله دیگری هم نمی‌تواند داشته باشد. شاکله هر مقوله نه صرفاً یک طریق ممکن برای استفاده تجربی از

مقولات، بلکه تنها طریق ممکن برای این امر است (Kant 2000: A146 - B185) و شاکله هر مقوله‌ای یک قسم همتا و ما بازاء آن چیزی است که در آن مقوله محض به اندیشه در می‌آید؛ یک نشان و وصفی از اشیاء که می‌تواند فوراً به نحو تجربی تشخیص داده شده، به انعکاس و بازتاب ایده منطقی مندرج در یک مقوله محض تعبیر و تفسیر شود. مثلاً شاکله «توالی ثابت»، مطابقت می‌کند با تصور منطقی «دلیل و نتیجه» یا به تعبیر کانت واقعیتی که هرگاه وضع شود از وضع آن همواره چیز دیگری ناشی می‌شود (Kant 2000: A144 - B183) و شاکله ضرورت، «بودن یک عین است در همه زمان‌ها» (Kant 2000: A145 - B184). به این ترتیب، علی‌رغم تأکید کانت درباره تفاوت میان شاکله‌ها و مفاهیم و سعی او در مرتبط ساختن شاکله‌ها با شهود؛ عملاً شاکله هر مقوله، یک مفهوم ثانوی است که بر یک مقوله در شکل انتزاعی آن این مزیت را دارد که مستقیماً و بی‌واسطه برحسب تجربه حسی قابل دریافت است و می‌تواند یک تفسیر و تعبیر عملی و کاربردی برای آن مقوله فراهم آورد. تمام نمونه‌های که کانت از شاکله مفاهیم محض نام می‌برد، همگی سروکارشان با تعیین نسب و روابط زمانی است که وجود کلیه متعلقات تجربه آدمی در آن واقع می‌گردد.

ایده‌های عقل محض و امکان شاکله‌سازی آن‌ها

ایده‌های عقل محض، برخلاف مفاهیم فاهمه، قابل شاکله‌سازی نیستند و بنا به تعریف از هرگونه محدوده زمانی فراتر می‌روند و خواهان به تمامیت رساندن سلسله‌های تجربی هستند. امری که در هیچ تجربه زمانی قابل حصول نبوده، فراتر از هرگونه تجربه ممکن واقع می‌شود. بنابراین، اگر بخواهیم واقعیت عینی مفاهیم عقلی یعنی ایده‌ها، را جهت شناخت نظری آن‌ها نشان دهیم، طالب امری ناممکن هستیم؛ زیرا مطلقاً هیچ شهودی که با آن‌ها مطابقت کند، نمی‌تواند داده شود (کانت 1377 نقد قوه حکم عبدالکریم رشیدیان: 303).

عمل محسوس‌سازی برای ایده‌های عقل، برخلاف مفاهیم فاهمه که به صورت شاکله‌سازی بروز می‌کرد، به علت این که هیچ شهود محسوسی نمی‌تواند مطابق با این ایده‌ها که فقط به وسیله عقل قابل تعقل‌اند، باشد به صورت نمادین (symbolic) بروز می‌کند. و حداکثر شناختی که از این رهگذر می‌تواند فراهم شود، شناخت از طریق تمثیل (by analogy)

است که با توسل به «شباهت تام دو رابطه بین اموری که خود هیچ‌گونه مشابهتی با یکدیگر ندارند» (کانت 1367: 211) به دست می‌آید.

برای مثال، در خصوص ایده‌ی خداوند و نسبت او با آدمیان، ما می‌توانیم ابتدا یک وضعیت تجربی قابل‌شهودی را بیابیم که بتواند به عنوان یک مدل به کار گرفته شود و ایده‌ی خداوند و نسبت مذکور، با ارجاع به آن مدل بتواند معنا و مفهوم بیابد. ایده‌ی خداوند، به خودی خود و به عنوان یک ایده‌ی عقل محض غیرقابل‌شاکله‌سازی است؛ اما در عین حال می‌توان به نحو جزئی و برای اغراضی خاص، آن را مورد مفهوم‌سازی قرار داده و آنگاه به طرز با معنایی آن را به کار برد. مثلاً از این طریق که نسبت پدر با فرزندان را تمثیل و نماد رابطه‌ی خداوند با جهان قرار داده، بگوییم: «همان‌طور که میان سعادت فرزندان (الف) و مهربانی والدین (ب) رابطه‌ای موجود است؛ میان رفاه نوع انسان (ج) نیز با یک امر نامعلومی در خداوند (ایکس) رابطه‌ای هست که آن را مهربانی می‌نامیم. نه به این جهت که کمترین شباهتی با یکی از تمایلات آدمی دارد، بلکه به جهت آن که می‌توانیم میان آن امر و عالم رابطه‌ای برقرار کنیم شبیه رابطه‌ای که اشیاء عالم میان خود دارند» (همان). تفاوت و محدودیت این تمثیل در مقایسه با شاکله‌مند کردن مفاهیم فاهمه، در این است که به این ترتیب مفهومی که از خداوند عاید ما می‌شود، اگرچه برای ما به اندازه کافی متعین است، اما با قطع نظر از هر آنچه آن را مطلقاً و فی‌نفسه متعین می‌سازد حاصل شده است (همان) و این به آن معناست که اولاً این تمثیل بالنسبه به ما و اغراض و نیازها و محدودیت‌های ما به کار گرفته شده است و ثانیاً تنها تمثیل ممکن نیست، برخلاف شاکله‌های مفاهیم که منحصراً واحد بود؛ انحاء تمثیل‌های بدیل دیگر هم در این جا قابل به کار گرفتن است از قبیل رابطه‌ی «شبان و گله»، رابطه‌ی «خدایگان و بنده» و... که منطقیاً هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند و لذا هیچ کدام حجیت و اعتبار نفس‌الامری نتوانند داشت و در نتیجه سخن از صدق و کذب هیچ کدام نتوان راند. کانت می‌گوید: «بنابراین، ما اذعان داریم که آن وجود برین، چنان‌که، هست برای ما ناشناختنی است و حتی تصور آن نیز به صورتی متعین محال است و لذا اجازه نداریم از مفاهیم عقلی خود،... به نحو متعالی استفاده کنیم (همان: 213).

منابع

کانت، ایمانوئل. 1367. تمهیدات. غلامعلی حداد عادل. تهران: نشر دانشگاهی.

Adorno, Theodor W. 2001. *Kant's Critique of Pure Reason*. trans Rodney Living Stone, ed. Rolf Tiedemann. printed in Great Britain: Polity Press.

- Allison, Henry E., 1983. *Kant's Transcendental Idealism*. New Haven and London: Yale university press.
- Hoffe, Otfried. 1994. *Immanuel kant*. trans Marshall Farrier. State University of Newyork Press.
- Kant, Immanuel. 1992. *On the Form and Principles of the Sensible and the Intelligible World [inaugural dissertation] 373-417*. The Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant Theoretical Philosophy (1755-1770). trans and ed. By David Walford, Ralf Meerbote. prin. United States of America: Cambridge university press.
- _____. 2000. *Critique of Pure Reason*. trans By Paul Guyer, Allen W. Wood. United States of America: Cambridge University Press.
- Paton, Herbert James. 1997. *Kant's Metaphysic of Experience*. two vol. Great Britain: Thoemmes Press.
- Smith, Norman Kemp. 1992. *Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*. United States of America: Humanities Press.
- Walsh, W.H. 1968. 'categories_schematism'. 54-88. *kant a collection of Critical Essays*. ed. Robert Paul Wolff. London: Melbourne Macmillan.
- _____. 1997. *Kant's Criticism of Metaphysics*. printed in Great Britain by the Cromwell Press Edinburgh.
- Wood, Allen w. 2005. *Kant*. Australia Blackwell publishing.

